جایگاه مسلمین در توسعه علوم

اسمش هم از خوارزمی گرفته شده است. خوارزمی چند تا رساله دارد. رساله‌ای در جمع و تفریق دارد. یکی در جبر و مقابله دارد. جبر و مقابله او الآن شده (algebra) که کل دنیا به علم جبر می‌گویند. من در برخی از جاها دیدم که گفته بودند برای ریاضیات در میان مسلمانان اتفاقی نیافتاده است. ترجمه ای کرده‌اند و نقل کرده‌اند. ای حتی مسلمانان نتوانستند پارادایم‌ها را تغییر بدهند. درحالی‌که اینطور نیست. مستنداتی هست که کل بشر امروزه قبول دارند، اگر هر کجا بروید؛ چین و ژاپن و ... قبول می‌کنند. مثل همین اسم الجبر.، که اسم جهانی آن است. این اسم دارد می‌گوید که این علم کجا بوده. شما می‌دانید یکی از مهم‌ترین علوم علم جبر است. خود این اسمش می‌گوید قبلش نبوده، اگر بود که اسم قبلی را می‌آوردند. رساله الجبر و المقابله، علم جبر را تدوین کرده و کشف کرده. خُب اگر به این صورت است، شما می‌گویید پارادایم‌ها را تغییر ندادند؟! وقتی عدد، شیء می‌شود؛ می‌گویند کتاب الجبر و المقابله را که به زبان اسپانیایی ترجمه کردند...؛ در خلاصه الحساب هم هست، وقتی شیخ جبر و مقابله را گفتند، گفتند شیء، مال و کعب. این تغییر پارادایم نیست؟! نه تنها تغییر پارادایم است، بلکه پدر جد تغییر پارادایم است. یعنی پارادایم این است که در یک چیزهایی که بین اهل یک فن متفاهم است، تغییراتی اعمال می‌شود و جلو می‌رود. به خلاف جبر، که تولید یک علم و تدوین یک علمی است که شناخته شده نبود. کشف و پرده‌برداری از مهم‌ترین علمی که تا آن زمان نبود، بالاتر است، ای تغییر دادن یک پارادایم؟! حال این از تعصب است؟! تعصب نیست. یک چیزی است که هر کجا بروید کلمه الجبرا، می‌گوید که این علم از کجا آمده است. همه می‌گویند. امروز این علم از مهم‌ترین علوم است. کسی که آن را درک کند می‌فهمد که چقدر مهم است. الآن اگر این علم جبر نبود، این کامپیوترها هم نبود. همه اینها مبتنی‌بر علم جبر است؛ کاربرد حروف به جای اعداد. کاربرد شیء و مال و کعب که اصطلاح آن‌ها بود، به جای اعداد؛ تابع عددی و تابعی که خروجی آن غیر از عدد باشد، با تابع‌های مطلقی که امروزه در برنامه‌نویسی داریم؛ آرگومان می‌پذیرد و خروجی می‌دهد که می‌تواند هیچ‌کدام عدد نباشد. همه اینها مبتنی‌بر این است که آن روز علم جبر را فهمیدند و پیش آوردند.

در آن جلسه هم عرض کردم، مرحوم طبرسی که همه ما ایشان را به‌عنوان یک مفسر می‌شناسیم،

معاصر ایشان می‌گوید: «کان یشار الیه فی علوم الحساب و الجبر و المقابلة»[1]. یعنی جناب طبرسی در زمان خودشان مشارٌ‌بالبنان بودند که جبر و مقابله بلد هستند. علماء این جور بودند و کار می‌کردند. حال چه شد که اینطور شد بمانند. ای مثلاً‌ًاسمی از الجزری برده نشود! خُب چرا؟ الآن آن جا می‌گویند؛ در یک کتاب پنجاه اختراع مهم دارد. آن هم در قلب عراق. در زمان ناصر باللّه عباسی.

خود این ناصر باللّه خیلی مهم است. شخصیت شناسی ناصر باللّه مهم است. هر کسی فی الجمله آن را ندانن خیلی در خسران است. یک خلیفه ای است که به نظرم شصت سال خلافت کرد و

به تمام معنا شیعی و بلکه در باطن رافضی هم بوده. مرحوم آسید محسن در اعیان الشیعه[2] می‌گویند ناصر باللّه مدعی بود که من نماینده حضرت بقیة اللّه هستم. اهلسنت هم خیلی از دست او ناراحت هستند. البته در ظاهر هم از او کرامت می‌دیدند. مثلاً‌ًکسی نزد خلیفه می‌آمد و

خلیفه به او می‌گفت وقتی از سمرقند و بخارا می‌آمدی در فلان منزل با فلانی چنین حرفی زدی. چنین کاری کردی. عموم مردم می‌گفتند این ناصر بالله جن دارد که اینطور خبر می‌دهد. ظاهراً از ذهبی دیدم؛ عده‌ای دیگر می‌گفتند او خیلی جاسوس داشت. در محفل‌های سراسر راه‌ها جاسوس گذاشته بود، صحبت‌ها را ثبت می‌کردند و برای خلیفه می‌فرستادند که وقتی به آن جا رسید خلیفه آن‌ها را ابراز کند.

حاج آقا می‌فرمودند وقتی مریدهای شوقی نزد او می‌رفتند، می‌گفت تو این جوری هستی، چند بردار داری و امثال این‌ها. یکی رندی بود که فهمید شوقی این کار را می‌کند که در ماشینی که می‌روند کسانی هستند که سر صحبت را باز می‌کنند و از او اطلاعات می‌گیرند و به دفتر شوقی می‌دهند و او هم تا به اتاق می‌رفت شروع به گفتن می‌کرد. چند بار شنیدم که حاج آقا این را می‌فرمودند. این رند بود. در اتوبوس وقتی طرف نزد او آمد و از او سؤالات را کرد، به او غلط جواب داد. مثلاً پرسید اسم تو چیست، مثلاً اسمش حسن بود ولی گفت زید. مثلاً پرسید در کجا به دنیا آمدی، و او اشتباه گفت. همه این‌ها را عمداً غلط گفت. وقتی وارد مجلس عامی که شوقی نشسته بود، شدند. او صدا زد آقای زید! ولی او همینطور ساکت نشسته بود. گفت آقای زید با شما هستم! باز ساکت بود. همه به او گفتند با تو است، به او جواب بده. او هم گفت من زید نیستم. همه مردم می‌دانند که اسم من حسن است. یعنی آن اطلاعات غلط، اینجا به دردش خورد.

منظور این‌که عده‌ای می‌گفتند ناصر بالله به این صورت است. علی ای حال چیزهای غلط خیلی است. ناجور هم خیلی است. قدرت‌های... .

جایگاه علم و تکنولوژی و صنعت

خُب همین بحث هوش مصنوعی را ما ترویج کنیم یا نکنیم؟ خوب است یا نیست؟ مرضیّ شارع هست یا نه؟ این‌ها بحث‌های مهمی است. یعنی در موضع‌گیری خود نسبت به آن چه کنیم؟ این‌ها مطالبی است که باید کمکم جلو برویم. نکته‌ای که برایم خیلی جالب است این است: وقتی آیه شریفه می‌خواهد آوردن تخت بلقیس را از سبا بفرماید، اولش می‌فرماید: «قالَ عِفريتٌ مِنَ الجِنِّ أَنا آتيكَ بِهِ قَبلَ أَن تَقومَ مِن مَقامِكَ»[3]. خُب چرا؟ چون جن است. یک امکانات بدنی، فیزیکی و خارجی دارد که انسان‌ها ندارند. بعد وقتی قرآن کریم قدرت بالاتر را می‌خواهد بگوید، می‌گوید: «قالَ الَّذي عِندَهُ عِلمٌ مِنَ الكِتابِ أَنا آتيكَ بِهِ قَبلَ أَن يَرتَدَّ إِلَيكَ طَرفُكَ»[4]. تعبیر «من الکتاب» جای خودش، من روی کلمه «علم» تأکید دارم. خیلی جالب است. قرآن می‌گوید آوردن تخت از قدرت اراده نبود. این هم یک گزینه است که بگوید «من کان له قوة الارادة»، مثل مرتاض هندی که در قرن بیستم معروف است که یک مرتاض هندی قطار را با اراده نگه داشت. اگر بگویند چطور نگه داشتی؟ می‌گوید نمی‌دانم. من می‌دانم اراده‌ام قوی است و وقتی به او می‌گویم برو، نمی‌رود. کیفیتش را نمی‌داند. اما قرآن می‌گوید اینطور نیست که صرفاً یک اراده قوی دارد ولی نمی‌داند چه می‌شود، بلکه می‌گوید «علم من الکتاب». خیلی زیبا است که آنچه سبب آن می‌شد، علم بود.

اتفاقا در مراحل صنعت و تکنولوژی و قوانین علمی، این سه مرحله را داریم که باید بین آن‌ها جدا کنیم. اول، شناخت قانون علمی است. دوم، تکنولوژی است؛ یعنی راه استفاده از این قانون علمی. و سوم، صنعتی کردن آن است. تکنولوژی خودش علم است و اقدام نیست. صنعت، اقدام است. مثل الآن بشر این را فهمیده است که در جوش هسته‌ای خیلی انرژی آزاد می‌شود. این قانون را فهمیده است. یک وقتی بشر فهمید که اگر یک چیزی را فشار بدهی، انرژی جنبشی خود را به اطراف می‌دهد و داغ می‌شود. این قانون علمی بود که هر چه را فشار بدهی داغ می‌شود. بعد اگر یک دفعه باز شود سرد می‌شود. این را فهمید و از این قانون به‌عنوان یک فن استفاده کردند و یخچال درست شد. به فکرشان آمد که خُب اگر این طوری است، یک چیزی را ابتدا فشرده می‌کنیم تا داغی آن بیرون

برود و بعد در یک فضای دفعتا منبسط شود که همین کائناتهای یخچال میشود که زیر چهل درجه هم میبرد. تکنیک، همان راه کار است و شناخت این است که چه کار کنیم. بعد از اینکه راه کار را به دست آورد، صنعت میشود، یعنی اقدام میکند و آن را میسازد.

در اینجا قرآن کریم میفرماید که او علم داشت. یعنی پشتوانه او، نه صرف قوت اراده بود و نه خلقت جنی او بود، بلکه علم داشت. خُب این علم چه بود؟ قبلاً صحبتش شد. دو روایت داریم که باید روی جمع آنها خیلی فکر کنیم. یک روایت هست که حضرت فرمودند اسم اعظم الهی هفتاد و سه حرف است. روایت دیگری هم هست که حضرت فرمودند کل علوم بیست و هفت حرف است. از زمان حضرت آدم تا به حال تنها دو حرفش آمده است. بیست و پنج حرف از آن بیست و هفت حرف، مانده برای زمان ظهور مبارک حضرت که در آن زمان میآید. یعنی هر چه تا آن زمان بشود، تازه دو حرف علم است.

خُب آن هفتاد با این بیست و هفت چه ربطی دارند؟ آیا بیست و هفت یکی از بیست و هشت کم دارد، که بیست و هشتم نگه داشته شده و مستأثر است؟ یا اینکه نه،... .

شاگرد: حروف عربی بیست و هشت حرف است. احتمالاً الف را جزء حروف حساب نمیکنند. الف در حروف نقش دیگری دارد. مثل یک در اعداد.

استاد: احتمال دیگری هم دارد... .

شاگرد: چون در تصوف یهودی هم مشابه دارد و حروف عبری همین شأن را دارند.

استاد: آنها بیست و دو تا هستند.

شاگرد: بله، ولی همین حرف را با همین توصیفی که عرض شد، در مورد الفبای عبری میزنند.

استاد: در اینکه الف جزء حروف بیست و هشت گانه هست، ظاهراً شواهد عددیهای داریم که هست. یکی از مهمترینِ آنها این است: یکی از استخراجاتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از قرآن انجام دادند جدول صد در صد بود. حضرت جدول جفر جامع را استخراج کردند که منسوب به امیرالمؤمنین است. کتابهای خطی آن هم هست. در الشامله ببینید. قوام جدول جفر جامع به همان بیست و هشت حرف است. مرحوم ملا احمد نراقی رضوان‌الله‌علیه در آن کتاب خیلی عالی خزائن، آن ۲۸ به توان ۲ را یاد میدهند. علی ای حال در اینکه به الف نقش میدهند، و حتی نقش تکوینی میدهند، مورد تردید نیست. اما اینکه در اینجا چرا حروف علم بیست و هفت تا است؟ از خصوصیاتی که بیست و هفت دارد این است که طبق قانون اساسی علم حساب، تنها از سه ساخته شده است. یعنی فقط سه به توان سه است. یعنی در بیست و هفت، از عامل های اول تنها سه هست. نه دو دخالت دارد و نه ... . البته من نمیدانم. اینهایی را هم که گفتم به این خاطر بود که مثل ضبط صوتی شنیده‌ام تا آنها را محضر شما پس بدهم تا شما هم به‌دنبال آن بروید و به درستی آن برسید. من به‌عنوان یک ضبط صوت تنها واسطه بوده‌ام تا اینها را بگویم. حیف است که ذکر نکنیم.

علی ای حال پشتوانه تمام این مطالب، علم است. آیه میفرماید «علم من الکتاب»، شاید حضرت قسم هم خوردند و فرمودند علم آصف نسبت به کل علم الکتاب، مثل یک قطره نسبت به دریا است. او علمی داشت و این را آورد. حال اینکه علم او در چه اندازه‌ای بود، بحث‌هایش جای خودش باشد.

خُب سؤال ما چه بود؟ آیا این رباط قصد دارد یا ندارد؟ این را عرض میکنم تا برای هفته بعد نگاه کنید. یک مسأله‌ای مطرح شده به نام اتاق چینی. کسی که اتاق چینی را آورده مقصودش این بوده که بگوید ممکن نیست بگوییدِ رباط قصد دارد. قصد ندارد. بی خود نگویید که قصد دارد. چون

قصد مربوط به هوش قوی است و ما در فضای ماشین‌های دیجیتال به قصد نمی‌رسیم. حال ماشین‌های نسل بعد بمانند؛ به‌خصوص دیجیتال محاسباتی و سیم‌بولک که سر و کارشان با نمادها است، نه ماشین‌هایی که سر و کارشان با پیوند و شبکه‌های عصبی است که دو لایه تشکیل می‌دهند، که آن‌ها را بعداً عرض می‌کنم. فعلاً ببینیم اتاق چینی چیست و چگونه اثبات کرده که در وجود این رابات، قصد نیست. قصد به معنای هوش قوی ندارد و تنها هوش ضعیف دارد.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] تاريخ بيهق/تعريب (ص: 437)

[2] أعيان الشيعة، ج2، ص: 506

[3] النمل ۳۹

[4] همان ۴۰

بازبینی #4
ایجاد شده 15 ژانویه 2024 11:57:27 توسط ... .
به روزرسانی شده 5 فوریه 2025 13:18:30 توسط ... .